

صداهای مختلف در تاریخ فکری مرکز مطالعات فرهنگی

نویسنده: اچ جوزف کارنیه
برگردان: وحید ولی زاده

استوارت هال، مدیر مرکز مطالعات فرهنگی معاصر در فاصله سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۹ در مقاله‌های مشهور می‌نویسد: «در مطالعات فرهنگی چیزی محل بحث وجود دارد که من فکر می‌کنم در مورد بسیاری از کردارهای انتقادی و روشنفکری مهم دیگر مصداق ندارد. در اینجا می‌توان تنش میان امتناع از محصور کردن این رشته از یک طرف، و در همان حال، مشخص کردن برخی مواضع درون آن و استدلال در جهت آنها را مشاهده کرد. این تنش است که ...»^۱ منظور هال از این جمله‌ی مرموز و پربار چیست؟ آیا کشف منظور هال به شناخت "مطالعات فرهنگی بریتانیا" به عنوان گفتمانی فکری کمک می‌کند؟ به منظور پاسخ به این پرسش‌ها ما در وهله‌ی اول بایست به مربوط‌ترین و مبرم‌ترین پرسش بپردازیم. مطالعات فرهنگی چیست؟ مشخصاً متفکرانی همچون هال وادار شده‌اند از نظرگاهی تئوریک و در تلاش برای تعریف این حوزه‌ی گفتمانی که در آن مشغول فعالیت‌اند به کرات و به شیوه‌های مختلف این پرسش را طرح و به آن پاسخ گویند. با اینحال تنها در سالهای اخیر است که از منظری تاریخی می‌توان به طرح این پرسش و پاسخ به آن پرداخت.

ریشه‌های مطالعات فرهنگی بریتانیا به تأسیس مرکز مطالعات فرهنگی معاصر (CCCS) در سال ۱۹۶۴ به عنوان یک مؤسسه-ی تحقیقاتی تحویلات تکمیلی در دانشگاه بیرمنگام بازمی‌گردد. در حقیقت تکوین فکری مطالعات فرهنگی بریتانیا با تاریخ فکری این مرکز درآمیخته است. این مسأله‌ای تصدیق شده است که آنچه عموماً به عنوان متون اصلی مطالعات فرهنگی مدرن بریتانیا ملاحظه می‌شود توسط این مرکز تولید شده است. آنها رویکردی میان رشته‌ای داشتند که به جامعه‌شناسی، نقد ادبی و تاریخ نزدیک بود. رویکرد و روش‌شناسی مرکز بر پایه‌ی تاریخ طولانی اندیشمندان فرهنگی بریتانیا بنا شده بود و بعدتر از غنای فکری تفکر نظری معاصر اروپا بهره گرفت. این رویکردهای چندگانه و صداهاى چندگانه به نوبه‌ی خود پرسش‌های جدیدی درباره‌ی معناى فرهنگ و بازاندیشی متعاقب آن را برانگیخت. گروه بیرمنگام فرهنگ عامه را به مثابه موقعیت یا مکانی برای مقاومت و مذاکره‌ی گروه‌های حاشیه‌ای و ناتوان در جامعه مدرن مورد مفهوم‌پردازی مجدد قرار داد و در نتیجه به فرهنگ عامه اهمیت کاملاً جدیدی اعطا کرد. شاید مهم‌ترین کار آنها تفسیر مجدد

فرهنگ در ارتباط با سلسله مراتب اجتماعی و ساختارهای سیاسی مسلط بود. قصد پنهان و آشکار این پروژه صدابخشیدن به حاشیه‌نشینان بود. در ابتدا این پروژه از دیدگاه طبقه پیش می‌رفت اما بعدتر همانطور که خواهیم دید از منظر جنسیت و نژاد پیش رفت.

درحالیکه محققان بررسی‌هایی درباره گاه‌شمار مطالعات فرهنگی بریتانیایی انجام داده‌اند،^۲ اما هیچ یک از آنها به صورت مفصل اهمیت مداخله جنسیت و نژاد را در گفتمان فرهنگی مرکز مورد تحلیل قرار نداده‌اند. یکی از علائق ویژه‌ی من آن تأثیرات گفتمانی‌ای است که دیدگاه‌ها و صداهاى چندگانه بر مرکز و از آن طریق بر مطالعات فرهنگی بریتانیا را به صورت کلی در بر داشته است. به بیان دیگر من به آن فضای علاقه‌مندم که در آن صدای محوری مکتب بیرمنگام توسط ورود دیگر صداهاى حاشیه‌ای و غالباً ناسازگار گسسته شد. اگر چه هدف نهایی من تعیین این مسأله است که حضور این صداها در مرکز مشاجره-انگیز و مخل بوده است و یا تکمیل‌کننده و سازنده. نخستین گام جهت برآوردن این هدف ترسیم خط سیر فکری مطالعات فرهنگی بریتانیا است آنگونه که در بیرمنگام رخ داده است.^۳ شاید مفهوم «گفتگویی» (یا «چند صدایی») باختین چارچوب فکری سودمندی در بررسی این نکته باشد که چگونه صداهاى مرکز همزمان متضاد و نیز مکمل در گفتمان کلی مطالعات فرهنگی بریتانیا (در لفظی‌ترین مفهوم واژه) آنگونه که از مرکز مطالعات فرهنگی معاصر ظهور کرد بودند.

باختین در کتاب خود با عنوان «مسائل بوطیقای داستایووسکی» (۱۹۲۹) نشان داد که شخصیت‌های رمان‌های داستایووسکی آزاد گذارده شده‌اند تا «تکثری از آگاهی‌ها و صداهاى مستقل، چندصدایی اصیلی از صداهاى کاملاً معتبر» را بر زبان جاری کنند به نحوی که توسط کنترل مقتدرانه نویسنده محدود نشده است.^۴ به عبارت دیگر، شکل گفتگویی متن به شخصیت‌ها این اجازه را می‌دهد که «به زبان خود» سخن بگویند. رویکرد گفتگویی برای فهم وضعیتی که در آن صداهاى مختلف درون مطالعات فرهنگی بریتانیایی و در مرکز بیرمنگام با یکدیگر تعامل و گفتگو کرده و به یکدیگر پاسخ داده‌اند و توافق و یا مخالفت با یکدیگر کرده‌اند سودمند است.^۵ در وضعیتی گفتگویی هیچ صدای منفردی نمی‌تواند بر دیگر صداها مسلط شود و در نتیجه همواره دیدگاه‌ها و ایده‌ها به شدت مورد بحث قرار می‌گیرند. باختین می‌گوید که این صداهاى مختلف و شیوه‌های گفتمانی پیامد آن صرفاً پدیده‌ای کلامی یا ادبی نیست بلکه پدیده‌ای اجتماعی نیز است. این صداهاى ناسازگار (آنچه او ناهمگونگی چند صدایی می‌نامد) اقتدار یا محوریت صدایی منفرد را منقطع می‌کند. با اینحال در مورد مرکز ما بایست خصلت‌شکننده و متغیر این موقعیت را بازشناسیم. وضعیتی گفتگویی در مرکز بیرمنگام قطعی و تثبیت‌شده نبود بلکه همواره بر سر آن نزاع بود. به عنوان یک ایده‌آل گاهی بدان دست‌یافته می‌شد و گاهی نه. با



آگاهانه‌تر و ملموس‌تر شدن این هدف در ذهن افرادی در مرکز، پیکار برای دستیابی به آن نیز اصیل‌تر و هدفمندتر شد.

وقتی من اصطلاح **مطالعات فرهنگی بریتانیا** را به کار می‌برم، به صورت مشخص به میدان گفتمانی معینی در پژوهش‌های دانشگاهی اشاره دارم که حول مرکز بیرمنگام متمرکز بوده است. من تاریخ این میدان گفتمانی (هم در بستر فکری و هم سیاسی) را ترسیم خواهم کرد. تاریخی که شکل‌گیری مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام را در برمی‌گیرد. اما مهم‌تر از آن، آنسوی این مؤسسه و کل میدان پژوهش دانشگاهی را نیز در بر می‌گیرد. این مرکز در اصل به عنوان بخشی از دانشکده‌ی ادبیات انگلیسی در دانشگاه بیرمنگام تأسیس شد. دستور کار آن از آغاز به کارگیری روش‌ها و تکنیک‌های نقد ادبی در تحلیل فرهنگ توده‌ای و تکوین معیاری انتقادی برای متون بود. اما مرکز در زمان کوتاهی به عنوان یک مرکز پژوهشی مستقل تحصیلات تکمیلی استقلال یافت. در ابتدا در مرکز به مطالعات فرهنگی به عنوان قلمروی مستقل پژوهش نگریسته نمی‌شد بلکه آن را افزوده‌ای بر تحلیل علوم اجتماعی می‌نگریستند. استوارت هال، چهره‌ای کلیدی در سالهای شکل‌گیری مرکز، اشاره می‌کند: «مطالعات فرهنگی گفتمان‌های متعددی دارد و تاریخ‌های متفاوتی دارد که مجموعه‌ی کاملی از شکل‌بندی‌ها است. اتصال‌ها و شرح‌های متفاوت خود را در گذشته دارد. دربرگیرنده انواع متفاوتی از کارهاست. من می‌خواهم بر این مسأله پافشاری کنم. مطالعات فرهنگی همواره مجموعه‌ای از شکل‌بندی‌های ناپایدار بوده است. تنها در گیومه «متمرکز» بوده است، به شیوه‌ای خاص... خط سیرهای متعددی دارد. افراد زیادی خط سیرهای متفاوتی در آن داشته و دارند. توسط مواضع نظری و روش‌شناسی‌های متعدد متفاوتی و همه در مباحثه با یکدیگر ساخته شده است. کار نظری در مرکز مطالعات فرهنگی معاصر به بهترین وجه اختلال نظری نام گرفته و همواره با انبوهی از احساسات بد، بحث، تشویش‌های ناپایدار و سکوت‌های خشمگینانه همراه بوده است»^۶.

نقل قول **هال** به خوبی روح مرکز را توصیف می‌کند - چندرگه‌ای بودن و فضای گفتگویی آن را. من معتقدم اشاره او بر این مسأله که مرکز بیرمنگام یک مرکز اصلی فکری نداشته است به گونه‌ای موجه نه تنها خصلت بی‌شکل مرکز بیرمنگام را بیان می‌کند بلکه نشان‌دهنده‌ی کنفدراسیون سستی از صداهای همزمان متضاد و مکمل نیز است. این گفتگو آنطور که هال توصیف می‌کند با چندگونگی گفتمان‌ها و صداهای خود هرگز به بن‌بستی ناهماهنگ یا عدم تحرک فکری منتهی نشده است. نمی‌توان انکار کرد که این گفتگو، به شدت برانگیزاننده، اغلب خشمانه، و همواره سیال بوده است با این وجود به نظر می‌رسد به رغم این مسئله همواره محیطی برای انگیزش و نوآوری ایجاد کرده است. تاریخ تکوین مطالعات فرهنگی بریتانیایی به عنوان شیوه‌ای از پژوهش دانشگاهی را می‌توان تا مفسران و نویسندگان فرهنگی

اولیه‌ای همچون ماتیو آرنولد، لوئیس و تی اس الیوت تعقیب کرد. این نشانه‌های اولیه‌ی این رشته، ریشه در نقد ادبی داشت (برخلاف مطالعات فرهنگی آلمانی و فرانسوی که در جامعه‌شناسی ریشه داشت). اما از منظر نخبه‌گرایی فرهنگی عمل می‌کرد. این مفسران فرهنگی تعریف خود از فرهنگ را به فرهنگ - والا - سنت کبیر ادبیات انگلیسی محدود کرده بودند که شامل تعداد محدودی شاهکارهای ادبی می‌شد (برای مثال شوسر، میلتن، شکسپیر و...).^۷ با اینحال اگر چه این پیشگامان نخستین کسانی بودند که محدوده فرهنگ را از چشم‌اندازی بریتانیایی به چوین و چرا گرفتند اما فرهنگ توده‌ای یا عامه موضوعی نه چندان جدی می‌دانستند که ارزش مطالعه و بررسی ندارد. مطالعات فرهنگی بریتانیایی آنگونه که در بیرمنگام پدیدار شد

مطالعات فرهنگی گفتمان‌های متعددی دارد و تاریخ‌های متفاوتی دارد که مجموعه‌ی کاملی از شکل‌بندی‌ها است

کمابیش بر پایه فکری و روش‌شناختی‌ای بنیان نهاده شد که توسط دو چهره‌ی کلیدی یعنی ریچارد هوگارت و ریموند ویلیامز پی‌ریزی شده بود. هر دوی آنها به شدت در نقد ادبی، حوزه‌ای که در آن دانش آموخته بودند، مشارکت داشتند.^۸ با اینحال هر دو تلاش داشتند تا با فرهنگ نه از دید تنگ‌نظرانه‌ی آرنولد، لوئیس و تی اس الیوت بلکه از منظر فرهنگ توده یا طبقه‌ی کارگر رویاروی شوند.

اما اگر برای لحظه‌ای تبار فکری مطالعات فرهنگی، آنگونه که با تأسیس مرکز بیرمنگام ظاهر شد، تکوین یافت و شکل گرفت را کنار بگذاریم اجازه دهید به طور خلاصه به محیط اجتماعی و سیاسی که مطالعات فرهنگی بریتانیایی در آن جوانه زد بپردازیم. پروژه مطالعات فرهنگی آنگونه که در بیرمنگام ریشه گرفت و شکوفا شد توسط جنبشی اجتماعی و سیاسی در بریتانیای پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت که با نام چپ نو شناخته می‌شود. دنیس دورکین معتقد است که پروژه مطالعات فرهنگی را نمی‌توان به صورت جداگانه نگریست. بایست مطالعات فرهنگی را در بستر بحران چپ بریتانیا نگریست، بحرانی که عملاً با دوران پس از جنگ همراه بود.^۹ ویژگی جنبش چپ نو بی‌نظمی و آشوب بود و فاقد هرگونه سازمان پایدار یا رهبری متمرکز بود.^{۱۰}



در کل جنبش چپ نو توده‌ی ناهمگن ناپایداری از کمونیست‌های سابق، هواداران ناراضی حزب کارگر، و دانش‌جویان سوسیالیستی بود که به نوسازی نظریه و کنش سوسیالیستی امید بسته بودند.^{۱۱} این افراد در واکنش به تجدید فعالیت هواداران حزب محافظه‌کاران بریتانیا در دهه ۱۹۵۰ دور یکدیگر جمع شدند. همانطور که دنیس دورکین می‌نویسد: «فرهنگ روشنفکری چپ‌گرایانه که در دهه‌ی سی و چهل مسلط بود جای خود را به محافظه‌کاری خفقان‌آوری داده بود که بر پایه‌ی احیاء ارزش‌های سنتی و تعریف فرهنگ غرب به عنوان بهترینی که تاکنون اندیشیده شده و نوشته شده بنا شده بود.»^{۱۲}



استوارت هال

چپ نو همچنین در اعتراض شدید به رویدادهای معین سیاسی بویژه بحران سوئز و مجارستان در سال ۱۹۵۶ و پشتیبانی از کارزار خلع سلاح اتمی از اواخر دهه ۴۰ تا اوایل دهه ۶۰ تحرک یافته بود. چپ نو همچنین به جان‌بخشیدن به خط‌مشی‌های سوسیال دموکراتیکی متعهد بود که از سنتی از رادیکالیسم خلقی انگلیسی تغذیه می‌شد و از راست‌آیینی چپ‌گرایانه که با توجه به واقعیات اجتماعی و اقتصادی بریتانیایی پس از جنگ دست‌نیافتنی می‌نمود نیز فاصله داشت. در نتیجه چپ نو از ناامیدی نسبت به چپ مرسوم یا راست‌آیین نشأت گرفته بود. از طرف دیگر ظهور آن با رفع توهم بسیاری از کمونیست‌های بریتانیایی از شوروی استالینیستی نیز تقویت شده بود. درحالی‌که جنبش با این تعهدات و درگیری‌های سیاسی پیش می‌رفت، حاوی یک بخش اساسی نظری و فکری نیز بود که با آن مترادف بود و از بُعد سیاسی جدانشدنی بود. دورکین می‌نویسد: «آنها هرگز موفق نشدند سازمانی پایدار بیافرینند اما فضای سیاسی نوینی را در چپ خلق کردند و پروژه‌ی آنها در تکوین تاریخ‌نگاری رادیکال و مطالعات فرهنگی در بریتانیا بسیار اهمیت داشت.»^{۱۳} در نتیجه هنگام بحث از چپ نو به عنوان یک پروژه فکری و سیاسی بریتانیایی در پس از جنگ، تصدیق این نکته حیاتی است که این پروژه به شدت مبتنی بود بر ایدئولوژی مارکسیستی.

در عین حال که ریشه‌های مارکسیستی مرکز عمیق هستند اما این ریشه‌ها تنها فکری نیستند بلکه عمیقاً سیاسی‌اند.^{۱۴} اعضای مرکز نه تنها به سنت فکری مارکسیسم جذب شدند بلکه به میراث مارکسیستی و چپ‌گرایانه‌ی عمل سیاسی و اجتماعی نیز متعهد بودند. ای پی تامپسون، ریموند ویلیامز، و ریچارد هوگارت، سه چهره‌ی بنیان‌گذار مرکز، به عنوان اعضای پر نفوذ چپ نو نیز شناخته می‌شدند. این سه نویسنده (تامپسون، ویلیامز و هوگارت) که درون محیط سیاسی چپ نو فعالیت می‌کردند، شالوده‌ی نظریه فرهنگی مرکز را از منظر تحلیلی از فرهنگ طبقه کارگر و نقد سرمایه‌داری قرار دادند. ریموند ویلیامز نکته را برای پروژه مطالعات فرهنگی به صورت یک کل بسیار مهم می‌داند: «نسخه سرمایه‌دارانه جامعه تنها می‌تواند یک بازار باشد، که هدف آن کسب سود از فعالیت‌های خاص است و نه هیچ مفهومی از کاربرد اجتماعی»^{۱۵}.

در حقیقت چپ نو با تحولی در اندیشه مارکسیستی و تأکید بر چرخش فرهنگی در اندیشه‌ی مارکسیستی مترادف است. چرخش فرهنگی مارکسیسم تا حدی حول آثار «تاریخ از پایین» توسعه یافت. تاریخ‌نویسان چپ نو همچون ای پی تامپسون، کاترین هال و شیلا روباتام و دیگر اعضای گروه تاریخ‌نویسان حزب کمونیست در طرح تاریخ فرهنگی و اجتماعی طبقه کارگر بریتانیا تأثیرگذار بودند. گروه در سال ۱۹۴۶ تأسیس شد و اعضای اصلی آن را نسل رادیکال دانشجویان دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ تشکیل می‌دادند. این روشنفکران که به شدت از ایدئولوژی مارکسیسم متأثر بودند در وهله‌ی نخست خود را جبهه متحدی از تاریخ‌نویسان مرفقی می‌نگریستند که آشکارا با آنچه نگرش‌ها و کردارهای ارتجاعی حاضر در تاریخ‌نگاری بریتانیا در آن زمان می‌دانستند به مقابله برخاسته بودند. کاترین هال اشاره می‌کند که گروه تاریخ‌نویسان حزب کمونیست مجموعه‌ای بود که:

«تصمیم گرفته بود تاریخ‌نگاری بریتانیایی را به چالش بگیرد و متون جدید تاریخ مارکسیستی تولید کند که هم با سیاست‌های مردمی در پیوند باشد و هم با نهاد دانشگاه مشارکت داشته باشد. آنها خواستار ارزیابی مجددی از تاریخ سیاسی و فرهنگی انگلستان و نیز کمونیسمی بودند که بتواند عناصر مارکسیسم را با سنت‌های رادیکال مردمی انگلستان ترکیب کند.»^{۱۶}

اما این گروه در زمینه وسیع‌تر زمینی حاصلخیز را آماده کرد تا چرخش فرهنگی فوق‌الذکر در مارکسیسم ریشه بگیرد.^{۱۷} در نتیجه مارکسیسم فرهنگی بریتانیا از دل تلاش برای ایجاد شناختی سوسیالیستی از بریتانیا رشد کرد که دگرگونی‌های پس از جنگ را که به نظر می‌رسید پیش‌فرض‌های مارکسیسم سنتی را درباره‌ی طبقه کارگر تضعیف کرده است در نظر می‌گرفت و اتکای انحصاری چپ سنتی را بر مقوله‌های اقتصادی و سیاسی به پرسش می‌کشید. بیش از هر چیز مارکسیسم فرهنگی دغدغه تعریف مجدد رابطه میان ساختار و عاملیت را داشت، چرا که از نظر آن عاملیت سوسیالیسم سنتی (یعنی طبقه کارگر صنعتی)



استوارت هال
می‌نویسد:
«هرگز یک
لحظه‌ی پیشینی
که در آن
مطالعات
فرهنگی و
مارکسیسم یک
جفت عالی
نظری را
بازنمایی می-
کردند وجود

نداشته است. از همان آغاز همواره مسأله‌ی- نابسندگی نظری و سیاسی، سکوت و طفره‌ی مارکسیسم- چیزهایی که مارکس درباره آنها سخن نگفته یا ادراکی نیروورانده وجود داشت که موضوع اصلی مطالعات ما بود یعنی فرهنگ، ایدئولوژی، زبان، و امر نمادین ... بایست گفت که مواجهه میان مطالعات فرهنگی بریتانیا و مارکسیسم را در وهله نخست بایست به صورت مشغولیت به یک مسأله، و نه یک نظریه و حتی یک پرسش- افکنی نگریست. این مسأله با نقد تقلیل‌گرایی و اقتصادگرایی آغاز شد و تکوین یافت که من آن را نه بیرونی بلکه ذاتی مارکسیسم می‌بینم. منازعه‌ای با الگوی زیربنا و روبنا که هم مارکسیسم عامیانه و هم پیچیده از طریق آن روابط میان جامعه، اقتصاد و فرهنگ را تحلیل می‌کنند. این مسأله در منازعه‌ای ضروری، طولانی و با این حال بی‌پایان با مسأله آگاهی کاذب قرار داشت.»^{۲۵}

واژه‌های **هال** نقطه گسستی را در چارچوب نظری مطالعات فرهنگی بریتانیا نشان می‌دهد که در آن مرکز از مارکسیسم ساختارگرا گسست که به عنوان یک چارچوب نظری و زبان مفصل‌بندی شده به آن بهره رسانده بود اما همچنین درون این رشته (در معنای مضاعف فوکویی این واژه) تفسیر و شناخت را محدود کرده بود.^{۲۶} **هال** در اینجا زوال فکری مارکسیسم ساختاری و چیره‌شدن تکنیک‌های پساساختارگرایانه را بهترین مثال آن رویکرد واسازگرای **دریدا** است را بیان می‌کند. چنین راهبردی که پیشگام آن پساساختارگرایان فرانسوی بودند خواهان قطعه قطعه‌سازی و بررسی نحوه بیان، پیش فرض‌ها و غیاب‌های درون متن بودند. در واقع بر اساس زبان‌شناسی سوسوری زبان خود یک ساختار صلب و خودآیین نیست که در طی زمان تغییر نمی‌کند بلکه به جای آن همواره از طریق کنش- های دلالتی و تأثیر متقابل دال‌ها بر یکدیگر تغییر می‌کند.^{۲۷} اما اجازه دهید به بحث خود درباره مارکسیسم بازگردیم. تحلیل طبقاتی مارکسیسم از آغاز با تأکید مرکز بر فرهنگ عامه- پسند به عنوان «بازتابی از مبارزه پنهان طبقه کارگر جهت خودابزایی» در رقابت بود.^{۲۸} با این وجود مطالعات فرهنگی

زیر سؤال رفته بود. آنها تلاش داشتند محیط قلمروی پس از جنگ را مشخص کنند، مبارزه اجتماعی را دوباره تعریف کنند، و شکل‌های جدید مقاومت را که برای یک سیاست دموکراتیک و سوسیالیستی در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری مناسب است را مفصل‌بندی کنند. فرهنگ در قلب این پروژه بود.^{۱۸} این تأکید بر قلمروی فرهنگ در تضاد با مارکسیسم ارتدکس بود که در آن اهمیت فرهنگ تابع شرایط واقعی اجتماعی بود که توسط زیربنای اقتصادی تولید می‌شد.

مارکسیسم عمیقاً در مطالعات فرهنگی بریتانیایی جا دارد چرا که بحث مارکس درباره روابط طبقاتی، چارچوب فکری و نظری سازگاری را شکل می‌دهد که می‌توان بر آن بررسی فرهنگ عامه به عنوان مجرای برای تلاش طبقه کارگر جهت بیان و عاملیت را ایجاد کرد.^{۱۹} مارکسیسم فرهنگی در وهله نخست به متون فرهنگی امکان می‌دهد تا از منظر شرایط تاریخی-اجتماعی «تولید و توزیع» درک شوند.^{۲۰} بعلاوه فرهنگ و تاریخ همچون کلیت‌های جداگانه‌ای شیء‌واره نمی‌شوند بلکه بر همدیگر تأثیر می‌گذارند.^{۲۱} فرهنگ و تاریخ اجزای جدانشدنی یک فرآیند هستند.

مارکسیسم فرهنگی مدعی است که فرهنگ ساحتی است که نابرابری‌ها و قشربندی‌ها در جوامع سرمایه‌داری مدرن پژواک می‌یابند و مورد منازعه قرار می‌گیرند. تقسیم‌ها در این جوامع در مرز طبقه، جنسیت، و خطوط نسلی رخ می‌دهد و فرهنگ به مثابه قلمرویی نگریسته می‌شود که در آن طبقات فرودست می-توانند از طریق فرم‌های چالش‌برانگیز و مخالف خوان معانی فرهنگی که گروه‌های مسلط آنها را ممنوع کرده است، شیوه‌ای از مقاومت را اعمال کنند. این معانی فرهنگی مسلط منافع گروه-های هژمونیک را باز می‌تاباند و در نتیجه اهدافی جهت پیکار بر سر بازتعریف آنها و به دست آوردن کنترل و برتری بر آنها از چنگ سلطه.^{۲۲} در نتیجه مارکسیسم ماهیت ایدئولوژیک فرهنگ را برجسته می‌کند، اتصالی که در آن گروه‌های مسلط و تحت سلطه بر سر نمادها و معانی مورد منازعه پیکار می‌کنند.^{۲۳}

این ماهیت به شدت ایدئولوژیک فرهنگ از آغاز توسط بنیان-گذاران مطالعات فرهنگی بریتانیا همچون هوگارت، ویلیامز، و ای پی تامپسون تصدیق شده بود خواه آنها از چارچوبی آشکارا مارکسیستی به کار گرفته بودند و یا نه. با این حال آن مرکز به سمت استفاده آشکار از تحلیل مارکسیستی به عنوان یک تکنولوژی بررسی فرهنگی حرکت کرد. حرکت خود مارکسیسم به سوی فرهنگ مباحث شدید نظری را درون چپ نو برانگیخت. همین بحث‌ها بود که مطالعات فرهنگی بریتانیا را شفاف کرد. به بیان دیگر ظهور مطالعات فرهنگی در بریتانیا اساساً به عنوان «تقابل با مارکسیسم راست‌آیین» تعریف شد و پژواک یافت.^{۲۴} در حالیکه مارکسیست‌های ارتدکس فرهنگ را تابعی از روابط واقعی اجتماعی می‌دانستند که توسط زیربنای اقتصادی به وجود آمده، تجدیدنظرطلبان تأکید داشتند که فرهنگ اهمیت دارد.



بریتانیا مرزهای مارکسیسم متعارف را که اهمیت فرهنگ را نادیده می‌گرفت و مدعی بود فرهنگ صرفاً محصول زیربنای اقتصادی است را از هم گسیخت. بسیاری از تاریخ‌نگاران «گروه تاریخ حزب کمونیست» قبلاً پیش‌الگوی مارکس را به عنوان الگویی بسیار ساده‌شده برای تحلیل عملکرد تاریخ مورد انتقاد قرار داده بودند. تامپسون برجسته‌ترین تاریخ‌نگار گروه در فراروی از قلمروی مارکسیسم متعارف بود. در اواسط دهه ۱۹۶۰ تأثیر نظریه‌پردازان اروپایی همچون لوکاج، بنیامین، گلدمن، و سارتر مفاهیم مرسوم بریتانیایی از مارکسیسم را پیچیده‌تر ساخت. این مفهوم‌پردازی مجدد از مارکسیسم به اندیشمندان فرهنگی در مرکز بهره‌زیادی رساند چرا که بازاندیشی در کارکرد و موقعیت فرهنگ درون مارکسیسم به آنها اجازه داد تا مارکسیسم را به عنوان یک زبان تحلیلی (زبانی که فی‌نفسه از مسائل قدرت و مقاومت سرشار بود) دوباره به کار برند.



مرکز از همان ابتدا با خصلت بین‌رشته‌ای مفهوم‌پردازی شده بود.^{۳۰} هنگامی که مطالعات فرهنگی در مرکز شکل گرفت سه رشته بنیان‌گذار وجود داشت. نقد ادبی انگلیسی، تاریخ و جامعه‌شناسی. ریچارد هوگارت، نخستین مدیر مرکز، پروژه مطالعات فرهنگی را به گونه‌ای مرکب از این سه رشته در ذهن می‌پروراند. هوگارت می‌نویسد: «میدان فعالیت ممکن در مطالعات فرهنگی بریتانیا را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: بخشی تقریباً تاریخی و فلسفی است، دیگری، باز هم تقریباً، جامعه‌شناختی است، و سومین بخش که بیشترین اهمیت را خواهد داشت نقد ادبی است.^{۳۱} مطالعات فرهنگی به این رشته‌ها شبیه خواهد بود نه صرفاً به خاطر روش‌شناختی، بلکه به خاطر موضوع نقد و تحلیل درون و درباره آنها.^{۳۲} هم ریچارد هوگارت و هم ریموند ویلیامز به مطالعات فرهنگی از زاویه نقد ادبی نزدیک شدند و سهم آنها در میراث مطالعات فرهنگی بریتانیا اهمیت معینی را داراست.

ریچارد هوگارت و ریموند ویلیامز اشتراکات بسیاری با یکدیگر داشتند. هر دوی آنها از پیش‌زمینه‌ی طبقه کارگر برخاسته بودند و هر دو در آموزش بزرگسالان شرکت داشتند. هر دو منتقد ادبی بودند و نیز به موضوع فرهنگ در جامعه طبقاتی بریتانیا علاقه‌مند بودند. درحالی‌که شرایط بریتانیایی پس از جنگ به گسترش فرصت‌های آموزشی (به ویژه آموزش بزرگسالان) یاری رساند، به عنوان بخشی از تلاش جهت نوسازی و بازسازی، خط‌مشی‌های

طبقاتی هنوز در میانه دگرگونی‌های فرهنگی و اوج‌گیری آگاهی عمومی مسلط بود. بریتانیا همچنین در حال متأثر شدن از ایده‌آل‌های فرهنگی عامه‌پسند آمریکایی بود. در پرتو این شرایط، روشنفکرانی همچون هوگارت و ویلیامز فرهنگ توده را موضوعی ارزشمند برای مطالعه دانستند؛ در تقابل با فرهنگ والا و نخبه‌ای که به صورت مرسوم به عنوان تنها فرهنگ که ارزش بررسی داشت.^{۳۳} ویلیامز و هوگارت به شدت برای فرهنگ عامه به عنوان بیان اصیل طبقه کارگر ارزش قائل شدند. آنها برخلاف ماتئو آرنولد، تی. اس. الیوت و لوئیس فرهنگ عامه یا توده را برای تحلیل و مطالعه جدی پست و بی‌ارزش نمی‌دانستند. آنها همچنین فرهنگ عامه را کالایی مبتذل و تهی از فکر نمی‌دانستند که توسط صنعت فرهنگ‌سازی تولید می‌شود. و برخلاف متفکرینی همچون آدورنو، هوگارت، ویلیامز و دیگرانی که حول مرکز جمع شده بودند کمتر دل‌مشغول این نکته بودند که چگونه مردم منفعلانه خود را با فرهنگ موروثی تطبیق می‌دهند و بیشتر علاقه‌مند به این مسأله بودند که مردم چگونه در زندگی روزمره‌ی خود کالاهای فرهنگی را دریافت و با آنها تعامل می‌کنند. آنها به چگونگی آفرینش فرهنگ عامه علاقه‌مند بودند. اما همچنین به این مسأله که این فرهنگ چگونه توسط گروه‌های مختلف دریافت می‌شود و مورد چون و چرا قرار می‌گیرد نیز علاقه‌مند بودند. یعنی این مسأله که چگونه به عنوان ساحتی برای مبارزه بر سر هژمونی فرهنگی عمل می‌کند.^{۳۴} هوگارت شالوده‌بسیاری از آثارش را بر روش‌شناسی لوئیس مبنی بر استفاده از نقد ادبی برای کلیت فرهنگ بنیان‌گذار. این رویکرد مدعی بود که از طریق تحلیل فرهنگ و هنر، می‌توان درباره پیچیدگی‌های واقعی جامعه یا آنچه هوگارت به آن «کیفیت حسی زندگی» می‌گفت بینشی به دست آورد. اما شاید توضیح بیشتر تفسیر هوگارت از فرهنگ مورد نیاز باشد.

از دیدگاه هوگارت نخبگان درون جامعه تلاش می‌کنند قدرت و امتیازات خود را از طریق تحمیل میادین ارزش‌ها، رسوم و اندیشه‌های خود، و تبدیل آن به فرهنگ چیره مشروعیت ببخشند. با اینحال طبقات پایینی مقاومت می‌کنند و در نتیجه بر سر مشروعیت فرهنگی و سلطه‌ی فرهنگی مبارزه‌ای درمی‌گیرند. هوگارت فرهنگ عامه، یا فرهنگ اصیل طبقه کارگر پیش از جنگ را به مثابه ابزار مبارزه طبقاتی می‌بیند، ابزاری که از طریق آن طبقه کارگر ارزش‌ها و ذهنیت خود را در مقابل فرهنگ نخبگان می‌تواند بیان کند. او فرهنگ عامه یا طبقه کارگر را همچون هستی به‌هم متصل یا گشتالتی از ساختار خانوادگی طبقه کارگری معین، زبان، ارتباطات و الگوهای سرگرمی آنها می‌بیند که با مفهومی انداموار از اجتماع ترکیب شده است.

این فرهنگ کارگری که به طرز باورنکردنی غنی و معنادار است مستقیماً بازتاب یا بیان‌کننده‌ی تجربه‌ی زیسته‌ی طبقه کارگر است. یک فرهنگ اصیل طبقه کارگر، هوگارت می‌گوید، در تقابل مستقیم با فرهنگ کالایی شده‌ای است که وسیعاً از ایالات متحده وارد می‌شود (و شامل موسیقی پاپ، برنامه‌های تلویزیونی، رمان-

های مبتذل و فیلم‌های سینمایی هالیوودی می‌شود). از نظر هوگارت این فرهنگ کالایی شده به منظور مصرف انبوه تولید شده است و بی‌ارزش و پوشالی است. او اظهار داشت که فرهنگ توده‌ای پس از جنگ بریتانیا فرآیندی از حذف فرهنگ عامه سنتی است (که همچنان که مشاهده کردیم همچون فرهنگ انداموار و تجربی زندگی زیسته‌ی طبقه کارگر تولید می‌شد). هوگارت می‌نویسد:

«بحث من این نیست که در انگلستان در یک نسل پیش، فرهنگی شهری وجود داشت که از آن مردم بود و اکنون تنها فرهنگ شهری توده‌ای وجود دارد. بلکه مسأله این است که جذابیت‌هایی که توسط مبلغان توده‌ای ساخته می‌شود به دلایل زیادی به صورت سازگارتر، مؤثرتر و به شکل متمرکزتر و جامع‌تری امروزه نسبت به قبل تولید می‌شود. و اینکه ما در حال حرکت به سمت خلق یک فرهنگ توده‌ای هستیم، و اینکه بقایای آنچه حداقل تا اندازه‌ای فرهنگ شهری مردم بود در حال انهدام است. و اینکه این فرهنگ نوین توده‌ای از جنبه‌های مهمی ناسالم‌تر از فرهنگ غالباً خامی است که در حال جایگزینی با آن است.»^{۳۵}

از نظر هوگارت مطالعات فرهنگی ابزاری برای تحلیل این مسأله نیز هست که چگونه فرهنگ وارداتی توده‌ای آمریکایی فرهنگ سنتی طبقه کارگر و از آن طریق خود طبقه کارگر را بر می‌اندازد یا آن را استعمار می‌کند.

ریموند ویلیامز از زاویه ارجح‌شمردن فرهنگ مردمی طبقه‌ی کارگر رویکردی مشابه با هوگارت اخذ می‌کند اما با اینحال او رویکرد مارکسیستی آشکارتری را در پیش می‌گیرد. ویلیامز پرنفوذترین متفکر سوسیالیست در بریتانیا پس از جنگ بود. او در «فرهنگ و جامعه» (۱۹۵۸) مفهوم فرهنگ را از سرمنشأ آن در طی انقلاب صنعتی تا زمان حاضر رد می‌گیرد. او فرهنگ را همچون بیان انسجام اجتماعات انداموار نیز همچون قلمرویی برای مقاومت در برابر سلطه و سلطه‌گری می‌بیند. این تعریف با تعریف هوگارت مشابهت بسیاری دارد. با اینحال ویلیامز تحلیل خود را با اصطلاحات و تعریف غیرمبهم مارکسیستی بیان می‌کند. ویلیامز در کتاب فرهنگ و جامعه به تحلیل زبان نیز می‌پردازد، یعنی شیوه‌ای که به منظور بیان کردن و معنادادن به تجربه‌ی زیسته به کار گرفته می‌شود. ویلیامز اشاره می‌کند که کلیدواژه‌هایی وجود دارند که شکل فهم و معنای فرهنگی را در طول تاریخ ترسیم می‌کنند. او می‌نویسد:

«پنج کلمه نقاطی کلیدی‌اند که از آنها این نقشه را می‌توان ترسیم کرد. آنها صنعت، دموکراسی، طبقه، هنر و فرهنگ هستند. اهمیت این کلمات در ساختار مدرن معانی ما آشکار است. تغییر در کاربرد آنها، در این دوره‌ی بحرانی، شاهدی بر یک تغییر کلی در شیوه‌های مشخصه‌ی تفکر ما درباره‌ی حیات جمعی خود است. درباره‌ی نهادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، درباره‌ی هدفی که این نهادها برای تحقق آن طراحی شده‌اند، و درباره‌ی روابط با این نهادها و اهداف کنش‌های ما در آموزش، یادگیری و هنرها.»^{۳۶}

ویلیامز در کتاب «انقلاب طولانی» (۱۹۶۱) نگاه همزمان به

فرهنگ به عنوان «یک فعالیت آفرینش‌گر» و نیز «شیوه کلی زندگی» را مطرح می‌کند.^{۳۷} هدف او در این کتاب تعقیب تحول فرهنگ از طریق بروزات متنوع تاریخی آن تا شرایط حاضر آن است. او این تحول را همچون فرآیندی از انقلاب مداوم توصیف می‌کند. او می‌نویسد:

«به نظر من چنین می‌رسد که ما در میانه یک انقلاب طولانی زندگی می‌کنیم که بهترین توصیفات ما صرفاً تفسیری از آن است. این انقلابی اصیل است که انسان‌ها و نهادها را دگرگون می‌کند و مداوماً گسترش می‌یابد و عمق می‌یابد از طریق کنش‌های میلیون‌ها انسان که مداوماً و به صورت متنوع با واکنش صریح و فشار عادات و اندیشه‌ها مواجه می‌شود. با این حال دشوار می‌توان این انقلاب را تعریف کرد و کنش نابهنگام آن در دورانی چنان درازمدت رخ می‌دهد که تقریباً گم‌شدن در فرآیند به شدت پیچیده‌ی آن ناممکن است.»^{۳۸}

از طریق کشف این تغییرات انقلابی در ایده‌ها و شیوه‌های شناخت، قصد ویلیامز گسترش بازاندیشی و تغییرات اجتماعی بیشتر است. او امید دارد که بررسی میراث فرهنگی جامعه دگرگونی و گفتگوی ترقی‌خواهانه و آگاهانه در حال پیشرفت را تقویت خواهد کرد.^{۳۹}

مقاومت ویلیامز در برابر هرگونه مفهومی از جبرگرایی این مسأله را تصدیق می‌کند که جوامع معین به واسطه نیروهای محتمل‌الوقوع زمانی و فضایی و به عبارت دیگر به واسطه شرایط موقتی و محلی خود در طول تاریخ شکل گرفته‌اند. بنابراین از نظر او مقوله «توده‌ها» نامی غلط‌انداز است، توده‌ها ساختار ثابتی نیستند که بتوان آنها را از بستر تاریخی و اجتماعی معین آنها جدا کرد و مورد بررسی قرار داد. همانطور که ویلیامز می‌نویسد «در واقع توده‌ها وجود ندارند. تنها چیزی که وجود دارد شیوه‌های نگریستن به مردم به مثابه توده‌ها است.»^{۴۰} متعاقباً او وجود فرهنگ توده‌ای بد و خوب را تأیید می‌کند. اما مسأله مهم آن است که چگونه ما به صورت غیردلخواه تصمیم می‌گیریم که کدام خوب است و کدام بد. ارزش‌گذاری چیزها در عمل (یعنی چه چیزی ذاتاً خوب است و چه چیزی ذاتاً بد) مهم‌ترین دل‌مشغولی ویلیامز است چرا که چنین عملی هرگز خنثی، عینی و یا غیرسیاسی نیست. ویلیامز این صورت‌بندی را به عنوان تقویت‌کننده روابط قدرت و ساختارهای ایدئولوژیک موجود می‌بیند که در برابر صداهای جمعی و تلاش‌های افراد معمولی مانع ایجاد می‌کنند. ویلیامز ضرورت بررسی انتقادی این مسأله را که معانی و نمادهای فرهنگی چگونه و چرا تولید می‌شوند و اینکه آنها چرا و چگونه در جامعه به شکلی چنین وسیع پذیرفته می‌شوند را برجسته می‌کند (ما در اینجا تشابهات زیادی را با بارت می‌توانیم ببینیم). در اینجا به نظر می‌رسد او بستر را برای دعوت از نظریه‌ی آنتونیو گرامشی در مورد هژمونی به گفتمان مطالعات بعدی، آنگونه که با فاصله کوتاهی شاهدش بودیم، آماده می‌سازد. مورد دیگر مرتبط با بحث ویلیامز آن است که او زمینه را برای نوشتن «تاریخ از پایین» مهیا کرد.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم تاریخ یکی از رشته‌های بنیان‌گذار



مطالعات فرهنگی در مرکز بیرمنگام و در فعالیت‌های آن بعد از ۱۹۶۴ بود. ای. پ. تامپسون از طریق کتاب مهم‌اش با نام **ساخته‌شدن طبقه کارگر بریتانیا** (۱۹۶۳) نحوه تفکر و نوشتن تاریخ بریتانیا را دگرگون کرد. او این کار را از طریق مستندکردن پیدایش طبقه کارگر بریتانیا در طی یک دوره‌ی معین تاریخی از طریق روایتی انجام داد که بر طبقه کارگر به عنوان عامل محوری تاریخی آن متمرکز بود. تامپسون در این کتاب معتقد است که طبقه را نمی‌توان ساختاری ثابت و صلب در نظر گرفت، بلکه در واقع چیزی است که در طول زمان روی می‌دهد - پدیده یا فرآیندی تاریخی است که آن را نمی‌توان در یک مثال منجمد نمود و مورد تحلیل قرار داد. تامپسون مدعی است که طبقه را بایست همچون یک شکل‌بندی تاریخی و فرهنگی فهمید یا به آن نگرست که خود را تنها در طول یک دوره‌ی تاریخی معین آشکار می‌کند.^{۴۱}

به عبارت دیگر تامپسون این مسأله را مطرح می‌کند که طبقه یک شیء نیست، بلکه «چیزی است که در واقع در روابط انسانی رخ می‌دهد».^{۴۲} طبقه رخدادی تاریخی است که نمی‌توان آن را همچون «مقوله» یا «ساختار»ی ساکن فهمید. تامپسون می‌گوید برای درک طبقه بایست به آن همچون پدیده‌ای تاریخی نگرست که شماری از رخدادهای پراکنده و به ظاهر غیرمرتبط را در مواد خام تجربه و آگاه به یکدیگر یک‌پارچه می‌کند.^{۴۳} بازتعریف طبقه توسط تامپسون به عنوان یک ساختار-رخداد سیال تاریخی به صورت ناسازواری مفهوم فرهنگ را هم ساده و هم پیچیده می‌کند. در حقیقت او می‌نویسد که طبقه «توسط انسان‌ها آنگونه تعریف می‌شود که آنها تاریخ خودزیسته‌اند و در نهایت این تنها تعریف آن است».^{۴۴} طبقه کارگر تنها در کنش تعریف خود در تجارب زیسته‌شان وجود دارد که ضرورتاً در فرهنگ طبقه کارگر منعکس می‌شود. و «در سنت‌ها، نظام‌های ارزشی و شکل‌های نهادی مادیت می‌یابد».^{۴۵}

تامپسون پیش‌تر می‌رود و تأکید می‌کند که در نگاه به فرهنگ، بایست صداهای تاریخی برندگان و بازندگان را توأمان در نظر گرفت. او معتقد است که قضاوتی که در آن تنها پیروزمندان به یاد مانده‌اند و کوچه‌های بن‌بست، دلایل شکست و خود شکست-خوردگان فراموش شده باشند غیرتاریخی و بی‌معناست است.^{۴۶} در طول تاریخ اهمیت سهم قربانی‌ها یا سرکوب‌شدگان در شکل‌گیری فرهنگ به همان اندازه‌ی برندگان است. بنابراین تامپسون تأکید می‌کند که تجربه‌ی زیسته و در نتیجه معنای فرهنگ در میان علت‌ها اهمیت دارد و شکست‌خوردگان تاریخ همان اهمیت را دارند که فاتحان. درواقع او صداهای تاریخی کسانی را که مبارزه کرده و شکست خورده‌اند را حاوی درس‌های مهمی می‌داند که کسانی که در جستجوی پیشرفت اجتماعی در زمان حاضر هستند می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. او می‌گوید: «در برخی... می‌توانیم بینش‌هایی را درباره زبان‌های اجتماعی که بایست هنوز آنها را چاره کنیم کسب کنیم».^{۴۷} در واقع تامپسون

اشاره می‌کند که این امر الزامی تاریخی است که «تنها معیار داوری نبایست داوری اعمال انسان در پرتو تحول متعاقب باشد. به هر حال ما خود در پایان تحول اجتماعی قرار نداریم».^{۴۸} تامپسون در هشدارش نسبت به مفاهیم از پیش مفروض پیشرفت یا پسرفت تاریخی در حقیقت پایه‌ی فکری تاریخ‌نویسان زن و غیرغربی را بنیان نهاد که این هشدار را به کار گرفتند- نه تنها از منظری طبقاتی، بلکه از منظرهای جنسیتی و نژادی نیز. در واقع تامپسون به‌رغم همکاری گسترده‌اش با روشنفکرانی که علاوه بر طبقه، مسائل دیگری را مورد توجه قرار دادند، از طریق تمرکزش بر تجربه و عاملیت سوژه(های) تاریخی، دستورالعملی برای چندگونگی صداهای تاریخی پیش نهاد. این گشودگی در برابر دیگر امکانات و دیگر صداهای تاریخی، به ویژه در بستر غیر غربی، زمانی مطرح شد که او می‌نویسد: «بعلاوه، بخش بزرگی از جهان امروز (۱۹۶۳) هنوز دستخوش مسائل صنعتی‌شدن، شکل-گیری نهادهای دموکراتیک است که در بسیاری از جوانب با تجربه ما در طول انقلاب صنعتی مشابه است. نهضت‌هایی که در انگلستان بازنده شدند ممکن است در آسیا یا آفریقا پیروز شوند».^{۴۹}

تامپسون تکوین و توسعه‌ی فرهنگ مردمی انگلستان را از طریق آشکارکردن این مسأله که این فرهنگ دارای تاریخی است، درون بستری تاریخی قرار می‌دهد. تامپسون اظهار می‌کند که فرهنگ مردمی توسط صنعت فرهنگ‌سازی و به صورت حاضر آماده‌ای برای مصرف انبوه تولید و ساخته و پرداخته نشده است. برعکس، این فرهنگ حاوی تاریخی است که به وضوح پیوند انداموار آن با تجربه‌ی زیسته طبقه کارگر را نشان می‌دهد. در نتیجه تامپسون فرهنگی را نشان می‌دهد که توسط طبقه کارگر تولید شده است و در تضاد با فرهنگی قرار دارد که برای طبقه کارگر تولید می‌شود. با این کار تامپسون عاملیت فرهنگی و صدای طبقه کارگر را رسمیت می‌بخشد- بازتاب یا بیانی حیاتی از تجربه‌ی تاریخی طبقه کارگر و *weltanschauung* طبقه کارگر.

در کل، کتاب **ساخته‌شدن طبقه کارگر انگلستان** سهم عظیمی در مفهوم‌پردازی مطالعات فرهنگی داشت، در معنایی که



7. Dennis Dworkin, *Cultural Marxism in Postwar Britain: History, the New Left, and Origins of Cultural Studies* (Durham and London: Duke University, 1997), 80.
8. Will Brooker, *Cultural Studies* (Chicago: NTC/Contemporary Publishing, 1998), 23-40.
9. Dworkin, 3.
10. Dworkin, 78.
11. Dworkin, 45.
12. Dworkin, 79.
13. Dworkin, 45.
14. In his book *British Cultural Studies: An Introduction*, Turner acknowledges the importance of the political project but consciously relegates it to the last chapter in the Section Edition.
15. Raymond Williams, *The Long Revolution* (London: Chatto & Windus, 1961), 300.
16. Catherine Hall, "Introduction," in *White, Male and Middle-Class: Explorations in Feminism and History*, ed. Catherine Hall (New York: Routledge, 1988), 3.
17. Dworkin, 10-11.
18. Dworkin, 3.
19. Schulman, 51-73.
20. John Storey, *Cultural Studies and The Study of Popular Culture: Theories and Methods* (Athens: University of Georgia Press, 1996), 3.
21. Storey, 3.
22. Bourdieu and Barthes' influence can clearly be seen here.
23. Storey, 3-4.
24. Dworkin, 141.
25. Stuart Hall, 279 [My emphasis].
26. A subject I shall return to later in this paper.
27. Barker, 74-5.
28. Schulman, 51-73.
29. Graeme Turner, *British Cultural Studies: An Introduction*, Second Edition (London and New York: Routledge, 1990), 23.
30. Schulman, 51-73.
31. Richard Hoggart, *Speaking to Each Other: Essays by Richard Hoggart, Volume II About Literature* (New York: Oxford University Press, 1970), 255.
32. Turner, 70.
33. Bakhtin, 62.
34. I shall return to the concept of "hegemony" in my discussion of Gramsci.
35. Richard Hoggart, *Uses of Literacy* (London: Chatto & Windus, 1967), 23-4.
36. Williams, *Culture and Society*, xi [My italics].
37. Williams, *The Long Revolution*, 40.
38. Williams, *The Long Revolution*, x.
39. Williams, *Culture and Society*, 338.
40. Williams, *Culture and Society*, 300.
41. E. P. Thompson, *The Making of the English Working Class* (New York: Vintage Books, 1966), 8.
42. Thompson, *The Making of the English Working Class*, 9.
43. Thompson, *The Making of the English Working Class*, 9.
44. Thompson, *The Making of the English Working Class*, 11.
45. Thompson, *The Making of the English Working Class*, 9.
46. Thompson, *The Making of the English Working Class*, 12.
47. Thompson, *The Making of the English Working Class*, 12.
48. Thompson, *The Making of the English Working Class*, 12.
49. Thompson, *The Making of the English Working Class*, 12.
50. E. P. Thompson, "The Poverty of Theory: or an Orrery of Errors," in *The Poverty of Theory and Other Essays* (London: Merlin Press, 1978), 193-401.
51. Thompson, "The Poverty of Theory: or an Orrery of Errors," 196.
52. Turner, 63.

به بررسی مبارزه طبقه کارگر از منظر فرهنگ طبقه کارگر می- پرداخت. تامپسون در نتیجه پلی فکری میان سنت تاریخ‌نگاری گروه تاریخ‌نگاران حزب کمونیست با جوانه‌های مطالعات فرهنگی زد. با این وجود تامپسون به شدت منتقد چرخش نظری مارکسیسم فرهنگی بود که با جذب جنبه‌های کلیدی و معینی از ساختارگرایی که با اندیشه‌ی لویی آلتوسر تداعی می‌شد بود. تامپسون در حقیقت علیه آنچه او گرایش به شدت نابارور فکری می‌دانست حمله برد. دیدگاه‌های او در مقاله «فقر نظریه» که در سال ۱۹۷۸ به یک کتاب تبدیل شد، منتشر گردید.^{۵۰} در این اثر تامپسون می‌گوید:

«آلتوسر و دستیارانش خودِ ماتریالیسم تاریخی را به چالش گرفته‌اند. آنها آن را اصلاح نمی‌کنند بلکه از جا برمی‌کنند. در عوض آنها نظریه‌گرایی‌ای غیرتاریخی را پیشنهاد می‌دهند که در بررسی نخست، خود را به مثابه ایده‌آلیسم آشکار می‌کند. در نتیجه چگونه ممکن است این دو درون یک سنت واحد هم-زیستی داشته باشند؟ یا یک جهش تکاملی فوق‌العاده در سالهای اخیر در مارکسیسم رخ داده است و یا این سنت به دو یا چند بخش شکسته شده است. آنچه که تهدید می‌شود- آنچه که اکنون رد می‌شود، کل سنت تحلیل سیاسی و تاریخی حقیقی مارکسیستی و شناخت انباشت‌شونده‌ی آن است.»^{۵۱}

واکنش پرسروصدا و خصمانه‌ی تامپسون نسبت به جریانات نظری آن دوره در مطالعات فرهنگی بیرنگام تا حدی او را از روشنفکران این حوزه بیگانه کرد و در نتیجه تامپسون اغلب همچون یک چهره‌ی مبهم یا مسأله‌انگیز در مطالعات فرهنگی نگریسته می‌شود.^{۵۲} شاید بحثی درباره ساختارگرایی که تامپسون چنین با آن دشمنی داشت بتواند به فهم بیشتری از این مسأله یاری کند.

ادامه دارد...

یادداشت‌ها

1. Stuart Hall, "Cultural Studies and its Theoretical Legacies," in *Cultural Studies*, ed. Lawrence Grossberg, Cary Nelson, and Paula Treichler (New York: Routledge, 1992), 278.
2. Such as Norma Schulman, Dennis Dworkin and Graeme Turner
3. I have made the conscious decision in this paper to avoid a major problematic in regards to British cultural studies – that is its positionality as a "discipline." How do "voices" (even contestatory ones) become institutionalized and "disarmed" within the discourse? How do the "voices" within this discursive field "police" themselves. These are highly relevant subjects that must wait for a future paper for I recognize they are crucial to a greater understanding of British cultural studies at the CCCS.
4. [Italics in original] Mikhail Bakhtin, *Problems of Dostoevsky's Poetics*, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1984, 6.
5. Bakhtin, 62.
6. Stuart Hall, 278.

